

نگاهی به دربار ساسانی از خلال مآخذ اسلامی

در سه بخش

(۱)

آنچه درباره قواعد و رسوم دربار ساسانی از مآخذ اسلامی چه عربی و چه فارسی به دست می آید غالباً مطالبی است که یا از راه نوشته هایی که در همین زمینه ها در ادبیات ساسانی وجود داشته به آن مآخذ راه یافته، و یا از راه حکایات و اخباری است که از تاریخهای عمومی ایران در مآخذ اسلامی نقل شده، و یا بسبب استمرار برخی از آن قواعد و رسوم در دربار خلفای اسلامی و شرح و توضیحی است که از آنها در مؤلفات عربی آمده. از نوشته های ساسانی که در این زمینه به مسلمانان رسیده یکی کتاب یا رساله ای بوده از جمله آیین نامه ها. «آیین نامه» به دسته ای از کتابهای آموزشی گفته می شده که برای آموختن دانشی یا هنری یا ادب و فرهنگی بکار می رفته و شامل اصول و قواعد آن دانش یا هنر و ادب بوده و به تناسب تعدد موضوعها متعدد بوده و مجموع آنها «آیین نامه بزرگ» را تشکیل می داده که، به گفته مسعودی، «کتابی عظیم بوده در هزاران برگ که جز نزد موبدان موبد و ریاست مداراتی از آن دست یافت نمی شده است.»^۱ این کتاب یا بخشهایی از آن را در اوائل قرن دوم هجری ابن مقفع به عربی ترجمه کرده و در عربی به نام «کتاب الآئین» یا «الآئین» خوانده شده است.^۲

ابن قتیبه دینوری (در گذشته سال ۲۷۶ هجری) در کتاب عیون الاخبار چند قطعه از این کتاب را به تناسب مطالب مختلفی که در کتاب خود آورده با عنوان «در کتاب آیین خواندم» یا «در کتاب آیین آمده» نقل کرده که از آنها می توان تاحدی به محتویات این کتاب پی برد. این چند قطعه درباره آیین جنگ، تیراندازی، چوگان بازی، تربیت و

آداب معاشرت، و پیشگویی نست و چند قطعه از آنها هم به دربار و درباریان و شاهان و قضات مربوط است که می‌توان آنها را هم گزیده‌ای از رساله‌ای در همین زمینه‌ها دانست.^۳

آنچه در این کتاب آیین نامه از لحاظ ارتباط آن با موضوع بحث ما دارای اهمیت خاص است بخشی از آن است به نام گاهنامه. واژه گاه را در زبان فارسی از دیرباز معانی چندی بوده که امروز هم بیشتر آنها بکار می‌رود ولی در نام کتاب گاهنامه معنی دیگری از آن مقصود بوده که در فارسی امروزه به صورت گاه بلکه در شکل معرب آن یعنی جاه^۴ که به معنی مقام و مرتبت است بکار می‌رود، چه در کتاب گاهنامه مقامها و مرتبه‌ها و مشاغل در دولت ساسانی و مشاغلی که با آنها ارتباط می‌داشته است شرح داده می‌شده است.

مسعودی در دو جا از کتاب التبییه والاشراف خود از این گاهنامه یاد کرده است، یکی در جایی که کتابی از آن ایرانیان را وصف کرده که وی در سال ۳۱۴ در شهر استخر فارس در خانه یکی از دودمانهای اشراف ایرانی دیده و درباره آن گفته است که آن کتاب متضمن اخبار و دانشهایی بود که من آنها را در هیچ یک از کتابهای ایشان (یعنی ایرانیان) مانند خدای نامه و آیین نامه و گاهنامه ندیده بودم،^۵ و دیگر به مناسبت ذکری است که او از مقامهای بالای دولت ساسانی کرده است:

ایرانیان را مراتبی هست که بزرگترین آنها پنج مرتبت است. نخستین و بالاترین آنها موبدان موبد است که همه امور دینی کشور را زیر نظر می‌داشت. و قاضی القضاة مملکت هم می‌بود. مقام دوم بزرگ فرمانداریا وزیر که ناظر بر اداره همه امور کشور بود. و سوم اسپهبد که امر سپاه را بر عهده می‌داشت و چهارم دبیر بد که امور دیوانی کشور را سرپرستی می‌کرده و پنجم هوتخشه بد که اداره امور کارورزان یعنی همه آنها که کار و پیشه‌ای داشته‌اند مانند صنعتگران و بازرگانان و کارگران و کشاورزان و مانند آنها را برعهده داشته.

مسعودی پس از شرح این وظایف و تقسیمات آنها گوید:

و ایرانیان را کتابی ست که به آن گاهنامه گویند. در این کتاب همه مراتب مملکت ایران که ششصد مرتبه است بر حسب ترتیبی که به آن داده‌اند ذکر شده و این کتاب از جمله آیین نامه است.^۶

در دیوانهای خراج اسلامی منصبی هم به نام جهبذ وجود داشته و خوارزمی آن را

خازن یعنی خزانه دار معنی کرده.^۷ این کلمه صورت عربی شده گهبد یسا گاهبد فارسی ست. به نظر هرتسفلد، گاهبد در دیوان خراج ساسانی نگهبان مسکوکات و نقدینه های خزانه بوده است.^۸ و شاید هم به همین سبب بوده که جهبذ در عربی به معنی «صیرفی» یعنی کسی که در نقد طلا و تشخیص عیار آن مهارت می داشته نیز بکار رفته است.

ولی با این حال باز نمی توان این احتمال را از نظر دور داشت که با توجه به معنای «گاه» در کلمه گاهنامه، گاهبد هم می باید در اصل یعنی در همان زمانی که چنین منصبی در دربار ایران بوجود آمده منصب یکی از بزرگان بوده باشد که بر مراتب و درجات و حفظ انساب و تشخیص حدود و تعیین وظایف و حقوق آنها اشراف می داشته است. و آنچه این احتمال را قوت می بخشد اهمی است که در دوران ساسانی به حفظ طبقات و مراتب ایشان می شده. در نامه تنس از جمله قواعد و اصولی که اردشیر مؤسس شاهنشاهی ساسانی برای ترفیع و تشریف اهل بیوتات (یعنی خاندانهای ممتاز) و مراتب و درجات وضع کرده یکی این را شمرده که «میان اهل درجات و عامه تمیزی ظاهر و عام پدید آورد به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خلعتکار.» و بعد از آن میان ارباب درجات هم تفاوت نهاد «به منخل و مشرب و مجلس و موقف و جامه و حلیه و ابنیه بر قدر درجه هریک... و دیگر این که نسب و مناکحه را محظور ساخت از جانبین تا هیچ مردم زاده زن عامه نخواهد و نسب محصور ماند و اگر خواهد میراث بر او حرام گردد، و دیگر این که عامه مستغل و املاک بزرگزادگان نخرند و در این معنی مبالغت روا داشت تا هریک را درجه و مرتبه معین ماند و به کتابها و دیوانها مدون گردانند.»^۹ و مسلم است که برای اجرای چنین اصول و قواعدی در سطح گسترده کشور نیاز به دستگاهی متناسب و مجهز می بوده که گرچه از آن آگاهی درستی در دست نیست ولی چنان که گذشت این احتمال هست که به قرینه گاهنامه عنوان کسی هم که اشراف بر چنین دستگاهی می داشته «گاهبد» بوده باشد.

دیگر از نوشته هایی که در همین زمینه از دوران ساسانی به دوران اسلامی رسیده، رساله ای بوده است از نوع تاجنامه ها و آن همان است که نشانه های بسیاری از آن را در کتاب منسوب به جاحظ نویسنده معروف عربی در قرن سوم هجری، به نام کتاب التاج فی اخلاق الملوک می توان یافت.^{۱۰} این کتاب، چنان که از نام آن پیداست، در روش و منش پادشاهان و رسم و آیین دربار و آداب مجالس ایشان و اوصاف ندیمان و مقربان، و ترتیب مجالس خاص و عام آنها و اموری از این قبیل است که در محیط عربی اسلامی

ناشناخته بوده و در هنگامی که دربار عباسیان شکوه و جلال دربار ساسانی را به خود می‌گرفت و لازم می‌نمود که خلفا و اطرافیان آنها برآین درباری گذشتگان واقف شوند در زبان عربی بصورتی مفصل و مشروح با ذکر امثله و شواهد، هم از شاهان ساسانی، و هم از خلفای گذشته، بشکل یک کتاب مستقل جمع و تدوین شده است. مطالب این کتاب را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: نخست قواعد و قوانین یا آیین و رسوم است که هسته اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد؛ دوم مثالها و نمونه‌هایی است که در اجرای آن قواعد از پادشاهان ساسانی روایت می‌شده و داستانهایی که در این باره آمده؛ و سوم مثالها و نمونه‌هایی است که از خلفا و امرای عرب مسلمان نقل می‌شده است، و هر یک از این سه قسمت کم و بیش با کمی اختلاف تقریباً یک ثلث کتاب را دربرمی‌گیرد.

از این سه بخش اصل و منشأ دو بخش نخستین آن را باید در ادبیات ساسانی جستجو کرد. مؤلف همین کتاب عربی هم در موارد بسیاری از کتاب خود به این امر اشاره یا تصریح کرده از آن جمله در ذکر طبقات ندیمان و خنیاگران گوید «با پادشاهان ایران آغاز می‌کنیم زیرا آنها در این امر پیشگام بودند و ما از آنها قوانین فرمانروایی و مملکتداری و ترتیب خاص و عام و سیاست رعیت و وظائف و حقوق هر طبقه را فراگرفتیم.»^{۱۱} و در موارد دیگر هم می‌توان در آن کتاب شواهد دیگری یافت.^{۱۲} در این که این مطالب از کتابهای ساسانی به این کتاب راه یافته محققان را شکی نیست لیکن در این امر که آیا مؤلف این کتاب عربی، کتاب خاصی را در این زمینه از دوران ساسانی در اختیار داشته روشن نیست. احمد زکی پاشا مصحح کتاب التاج در جایی که راجع به اختلاف اسلوب نگارش این کتاب با اسلوب نویسندگی جاحظ سخن می‌گوید بر آن است که جاحظ خود انشاء کننده این کتاب نبوده تا مجال سخنوری و بسط کلام داشته باشد بلکه کار او در این کتاب این بوده که آنچه را از آیین ایرانیان در کتب ایشان یافته نقل کند و آنها را با آنچه از شیوخ خود درباره خلفای اسلامی می‌شنیده بهم پیوندد و همه را به شکل این کتاب عرضه بدارد.^{۱۳} و کراتشودسکی خاورشناس روسی در نامه‌ای که در همین موضوع به مصحح کتاب التاج نوشته و در مقدمه آن کتاب چاپ شده، پس از اشاره به کتابی که در فهرست ابن ندیم به همین نام التاج به ابن مقفع نسبت داده شده^{۱۴} احتمال داده که شاید این هر دو کتاب یعنی هم کتاب منسوب به جاحظ و هم کتاب ابن مقفع مستند به کتابی به همین نام التاج باشد که ابن ندیم در جای دیگر از کتاب فهرست،^{۱۵} آن را از مؤلفات ایرانیان شمرده است. کریستن من هم احتمال داده که جاحظ قواعد و قوانینی را که در این کتاب آورده از کتاب گاهنامه یا آیین نامه ساسانی

گرفته باشد.^{۱۶}

نویسنده این مقال در سالهایی که در دانشگاه لبنان در چارچوب ادبیات تطبیقی دو زبان فارسی و عربی، که در آن زمان موضوع اصلی تحقیقات در بخش فارسی آن دانشگاه بود، درباره نوشته‌هایی که در قرنهای نخستین اسلامی از فارسی ساسانی به عربی ترجمه شده است جستجویی کردم درباره آنچه در عربی به نام «کتاب التاج» و «کتاب الآیین» در مآخذ مختلف عربی اسلامی آمده به مطالب دیگری برخوردیم که آنها را در همان سالها در چند مقاله به عربی و فارسی در نشریه آن بخش، الدراسات الادبیه^{۱۷} و سپس با تفصیلی بیشتر در کتابی جداگانه به نام تاجنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها^{۱۸} منتشر ساختم. یکی از آن مطالب که من در طی بحث و بررسیهای خود به آن برخوردیم این بود که «تاجنامه» در ادبیات ساسانی نام یک کتاب نبوده بلکه عنوان عام کتابهایی بوده که مطالب آنها به گونه‌ای به شاهان ساسانی ارتباط می‌یافته. کریستن سن هم با توجه به عنوان کتابی که ابن مقفع از فارسی به عربی ترجمه کرده و ابن ندیم آن را به نام کتاب التاج فی سیره انوشروان خوانده، وجود تاجنامه‌هایی را هم در موضوعهای خاص احتمال داده بود ولی این احتمال را با ذکر عقیده آقای گابریلی دایر بر این که تاجنامه جز نام یک کتاب نبوده و عبارت «فی سیره انوشروان» در فهرست ابن ندیم الحاقی ست قرن ساخته بود بی آن که در تأیید احتمال خود نظری ابراز دارد.^{۱۹} از تاجنامه‌هایی که از مآخذ معتبر اسلامی دلائل و اماراتی به وجود آنها می‌توان یافت چهار کتاب است که یکی از آنها مبنای کار جاحظ در تألیف کتاب التاج فی اخلاق الملوک بوده، کتابی که بسبب اشتمال آن بر آیین و رسوم می‌بایستی جزء آیین‌نامه‌ها بشمار می‌رفته ولی به علت اختصاص آنها به شاهان و دربار ایشان به نام تاجنامه خوانده می‌شده، نامی که در عنوان عربی کتاب جاحظ هم راه یافته و به هر حال آنچه در آن تردید روا نیست این است که قواعد و قوانینی که جاحظ در این کتاب آورده همان قواعد و قوانینی بوده که در دربار ساسانی مورد عمل و واجب‌الرعایه بوده است.

کتاب جاحظ گذشته از اهمیتی که از لحاظ دست یافتن به بسیاری از آداب و رسوم دربار ساسانی دارد، از لحاظ مطالعات مشترک فارسی - عربی هم دارای اهمیتی بسزاست، زیرا این کتاب نمودار مرحله‌ای است از مراحل متعددی که آثار ایرانی از زمانی که به زبان عربی درآمد تا زمانی که به خورد زبان عربی رفته و جزئی از آن گردیده است پیموده، و آن مرحله‌ای است که آن اثر هویت خود را بعنوان یک اثر خالص ایرانی از دست داده ولی هنوز همه نشانیهای آن از میان نرفته و می‌توان آن را با

دقت و بررسی بازشناخت.^{۲۰}

روشی که نمونه بارز آن در کتاب التاج جاحظ دیده می‌شود، یعنی این که برای بیان رسوم دربار و دولت خلفا نخست به سابقه آن در دوران ساسانی پردازند، در نوشته برخی از مؤلفان دوره‌های بعد هم البته بصورت کم‌رنگ‌تری دیده می‌شود و از آنها می‌توان اطلاعات بیشتری درباره دربار ساسانی به دست آورد. مثلاً جهشیاری (در گذشته بسال ۳۳۱) در کتاب الوزراء و الکتاب نزدیک به هشت صفحه از مقدمه آن را به آیین ایرانیان به وزیران و دبیران و دیوانها و اهتمام شاهان به این امر اختصاص داده. از آن جمله آنچه به آیین درباری ارتباط می‌یافته و در این جا درخور یادآوری است این است که همه طبقاتی که در دربار حضور می‌یافته‌اند موظف بوده‌اند که لباس خاص طبقه و شغل خود را دربر داشته باشند که شاه بوسیله آن هم طبقه اجتماعی و هم شغل آنها را بشناسد و هیچ کس از هیچ طبقه‌ای حق نداشته که لباس طبقه دیگر را دربر کند.^{۲۱} گذشته از تن‌پوش، کلاه و کمر و مقدار آرایش آنها به زرو گوهر هم یکی از مشخصات طبقه نجبا بوده. به گفته طبری قیمت کلاه کسانی که در شرف خانوادگی تام و کامل بوده‌اند، یعنی از طبقات هفتگانه ممتاز بشمار می‌رفته‌اند، یک صد هزار درهم^{۲۲} و از آن کسانی که به نصف شرف رسیده بودند پنجاه هزار درهم بوده.^{۲۳} و از این قبیل است آنچه در کتاب الذخائر و التحف از مؤلفات قرن پنجم هجری دیده می‌شود. در این کتاب هم در مقدمه بایی که به ذکر ایام مشهور و آیینهای باشکوه و یادمانندی دربار برخی از خلفا و پادشاهان اسلامی اختصاص یافته و بیشتر مربوط به تشریفات است که برای پذیرش سفیران خارجی معمول می‌داشته‌اند شرح نسبتاً مبسوطی درباره تشریفات دربار ساسانی برای این منظور آمده و گویی مراد از آن ذکر الگویی است از رسوم که در دوران اسلامی هم همچنان ادامه یافته است.

آنچه در کتاب الذخائر و التحف در موضوع پذیرش سفیران خارجی در دربار ایران آمده بیان اجمالی تشریفات است که در پایتخت ساسانی برای بار یافتن سفیر به حضور شاه انجام می‌شده. این تشریفات از شهر بلاش‌آباد، یکی از شهرهای هفتگانه تیسفون آغاز می‌شده و تا ایوان مدائن که شاه در آنجا سفیر را می‌پذیرفته، ادامه می‌یافته. در این شرح وصف سوارانی که در دو طرف مسیر سفیر با لباسها و جنگ افزارهای خاص خود می‌ایستاده‌اند و همچنین وصف مجلس شاه و شکوه و جلال آن و کیفیت جلوس سفیران و ادای رسالت، آمده.^{۲۴} نظیر این تشریفات در همین کتاب با شرح و بسط بیشتر درباره ورود سفیران روم به بغداد در خلافت مقتدر در سال ۳۰۵ هجری برای عقد صلح ذکر شده

است. ۲۵. ولی آنچه درباره پذیرش سفیران خارجی در دربار ساسانی در مآخذ دوره اسلامی آمده به آنچه ذکر شد خلاصه نمی شود. درباره پذیرایی از سفیران از مرز تا پایتخت هم اطلاعات مفیدی از آنها بدست می آید. فردوسی^{۲۶} یکی از نهادهای اردشیر بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی را در این باب چنین شرح داده که چون مرزبان از آمدن سفیر آگاه می شده، وسائل پذیرایی او را فراهم می ساخته و کاردار شاه در آن مرز هدف سفیر را از سفارت و مطالبی را که برای بیان آن به سفارت آمده با پیکی و مردی دیر به دربار شاه اطلاع می داده تا اجازه ورود صادر شود. و از کتاب ابن خردادبه در این باب اطلاع بیشتر بدست می آید.^{۲۷} و آن این است که مرزهایی که سفیران در آن جاها به انتظار اجازه ورود متوقف می شده اند نه مرزهای دورافتاده کشور پهناور ایران بلکه محلهایی بوده اند نه چندان دور از پایتخت. این محلهها عبارت بوده اند از:

۱ - هیت، که محلی بود آباد و پر نعمت و دارای نخلستانهای بسیار در مجاورت صحرای عربستان در ۶۹ درجه طول غربی و ۳۲/۷۵ درجه عرض جغرافیایی^{۲۸} و خندق شاپور که در زمان شاپور دوم برای جلوگیری از تاخت و تاز قبائل صحراگرد عربستان در حاشیه صحرا حفر شده و در زمان انوشروان بازسازی گردید از آن جا شروع می شد^{۲۹} و تا کاظمه نزدیک بصره امتداد می یافت. این محل در آن زمان یکی از پادگانهای مهم دولت ساسانی بود، و امروز هم به همین نام هیت، عنوان مرکز ناحیه ای است در استان دلیم عراق،^{۳۰} هیت در دوران ساسانی توقفگاه سفیرانی بود که از راه شام به دربار ایران می آمدند.

۲ - عذیب، که یکی دیگر از پادگانهای نظامی ایران در حاشیه شرقی صحرای عربستان بود. عذیب در جنوب هیت و در مرز سرزمین نجد در طرف بادیه و در شش میلی غرب قادسیه که بسبب جنگ میان ایرانیان و عربها در زمان عمر شهرت یافته است، قرار داشت، به نوشته قدامة بن جعفر در فاصله بین عذیب تا قادسیه دو دیوار بود که دو طرف آنها را نخلستانها گرفته بود و پس از آن بیابان بود. عذیب توقفگاه سفیرانی بود که از راه حجاز به ایران می آمدند.^{۳۱}

۳ - صریفین، که دهی بزرگ و آباد و پر درخت بود از طسوج بزرگ شاپور نزدیک عکبرا و توقفگاه سفیرانی بود که از راه فارس به دربار می آمدند، طسوج بزرگ شاپور یکی از طسوجهای هفتگانه استان شادهرمز بود که خود یکی از استانهای دوازده گانه سورستان (عراق کنونی) بشمار می رفت که در شرق رود دجله گسترده بود و از دورود دجله و تا مرا میراب می شد.^{۳۲}

۴ - حلوان، که نام دیگری از استان شادفیروز بود که در شمال استان شادهرمز قرار داشت و شمالی‌ترین استانهای سورستان بشمار می‌رفت و تنها از رود تامرا مشروب می‌شد نه از دجله و شاید به همین سبب هم بوده که در قرنهای نخستین اسلامی از سورستان که در آن دوران به نام سواد خوانده می‌شد مجزا شده و ضمیمه جبال (عراق عجم دوره‌های بعد) شده است. حلوان توقفگاه سفیرانی بود که از سرزمین ترکان به دربار ایران می‌آمده‌اند.

۵ - دربند قفقاز که در عربی باب الابواب خوانده می‌شد و توقفگاه سفیران خزرها و آلاشها بود. ۳۳

از جمله اموری که به شناخت آیینهای دربار ساسانی از خلال مآخذ اسلامی کمک می‌کند، استمرار بسیاری از آن آیینها در دولت خلفا و وصفی ست که از آنها در آن مآخذ آمده. گرچه بهترین دوره‌ای که در آن این آیینها را به روشنی می‌توان دید دوران خلافت عباسی و بخصوص نخستین سده آن است که بسیاری از وزیران و سرداران سپاه از ایرانیان بودند و دربار خلافت را هم کم و بیش بصورت دربار ساسانی درآورده بودند. زیرا آیین کشورداری ایرانیان از همان آغاز خلافت اسلامی بتدریج و به همان نسبت که «حکومت قبیله‌ای عربی شکل امپراتوری بخود می‌گرفت، به حکم ضرورت و نیاز در دولت خلفا راه می‌یافت.

در پی آمدهای جنگ قادسیه آمده که سعد پسر ابی وقاص، سردار عرب، پس از پیروزی در آن جنگ صاحبان روستاها یعنی دهقانان را نسبت به پرداخت ابواب جمعی خود متعهد ساخت و صورت آنها را نزد عمر فرستاد تا درباره آنها تصمیم بگیرد. ۳۴ این دهقانها در دوران ساسانی مسؤول جمع مالیات در ابواب جمعی خود بودند و عمل سعد به منزله تثبیت آنها بر همان وظیفه سابقشان بود، چون جز این راهی برای وصول مالیات نداشتند، و به قول کریستن سن عربها با وجود خشونت که در گرفتن مالیات به خرج می‌دادند تا زمانی که با دهقانان متحد نشدند نتوانستند عایدات خود را به میزان دوران ساسانی برسانند. ۳۵ به نوشته مسکویه در تجارب الامم: ۳۶

«عمر [دومین خلیفه اسلامی] با جماعتی از ایرانیان بسیار خلوت می‌کرد تا بر او سیاست پادشاهان و بویژه پادشاهان با فضیلت ایران و بالاخص اتوشروان را بخوانند زیرا او بدانشا با نظر اعجاب می‌نگریست و بسیاری از آن سیاستها را بکار می‌بست.»

البته عمر را با آداب و رسوم و تشریفات درباری کاری نبود ولی به دانستن سیاست فرمانروایان سرزمینی که هم اکنون در اختیار او قرار گرفته بود رغبتی فراوان داشت تا وی نیز بر همان متوال آن جاها را اداره کند یا دست کم مالیاتها و باج و خراجهای آن جاها را — که در هر حال در صدر اهداف او قرار داشت — وصول نماید. و به همین سبب هم بود که او در نظام مالی ایران و دیوان خراج تصرفی نکرد و همان اصولی را که از نهاده‌های انوشروان در امر خراج بود پذیرفت هر چند بر مبلغ برخی از مالیاتها کم و بیش افزود^{۳۷} و به همین سبب هم بود که او توانست خراج عراق یعنی بخش مرکزی دولت ساسانی را نزدیک به همان مبلغی که در دوران ساسانی بود برساند و آن را از نو برای تعیین زمینهای کشاورزی و نوع محصولات آنها مساحت یا ممیزی کند.^{۳۸} در دوران خلافت معاویه پسر ابوسفیان نخستین خلیفه اموی، که زیاد بن ابیه^{۳۹} کاردار او در عراق بود، در نتیجه تقلبی که در یکی از حواله‌های صادر از معاویه به عهده زیاد شده بود و شخصی که آن حواله را می‌بایست دریافت کند در آن دست برده و بر مبلغ آن افزوده بود، پس از آشکار شدن این تقلب، زیاد، هم خود در دستگاه حکومت خود برای جلوگیری از تکرار آن اشتباه به تقلید ایرانیان دیوان زمام و خاتم دایر نمود، و هم معاویه را به این کار واداشت.^{۴۰} پیش از این تاریخ در خلافت عمر هم تقلبی نظیر همین صورت گرفته بود و شخصی با جعل مهر خلیفه مبلغی از خراج کوفه را گرفته بود و چون عمر آگاه شد تنها به عقوبت کردن آن شخص بسنده کرد^{۴۱} و برای جلوگیری از تکرار چنان تقلبی به وضع دیوان زمام و خاتم پرداخت، یا بدان سبب که خود از آن ناآگاه بود و یا بدان سبب که دستگاه ساده خلافت برای چنان تشکیلاتی آمادگی نداشت، ولی زیاد از قماش دیگر بود، زیاد بجز این دیوان دیوانهای دیگر و آیینهای دیگری را هم از دربار ساسانیان به دستگاه امارت خود در عراق و دستگاه خلافت معاویه در شام منتقل ساخت، و این بسبب علم و اطلاعی بود که او از آیین کشورداری ایرانیان به دست آورده بود. زیاد از هنگامی که جوانی نوحاسته بود و با نخستین دسته اعراب که عمر آنها را به سرکردگی عتبه بن غزوان به منطقه ابله و میسان (در حوالی بصره دوره‌های بعد) گسیل داشته بود تا این تاریخ که به امارت عراق منصوب شده بود پیوسته در این منطقه عراق و جنوب ایران در دیوان خراج و دیگر کارهای دیوانی اشتغال داشت. عمر از آن رو او را با عتبه فرستاد که در آن گروه تنها او بود که نوشتن و حساب کردن می‌دانست و بدین سبب با آن که نوجوانی بیش نبود امر تقسیم غنائم را به عهده او گذاشت و روزی دو درهم هم به او مزد پرداخت می‌کرد^{۴۲} و در خلافت عثمان و ولایت عبدالله بن عامر بر بصره زیاد همچنان سرپرست دیوان خراج و بیت المال بود^{۴۳} و

در خلافت علی بن ابی طالب، هنگامی که ولایت فارس سر به نافرمانی برداشته بود، علی، زیاد را به حکومت آن جا گسیل داشت. وی با بهره گیری از همان تجربه‌ها آن سرزمین را بی هیچ جنگ و خونریزی به فرمان درآورد. به نوشته بلاذری^{۴۴} هنگامی که زیاد به ولایت فارس برگزیده شد از برترین نمونه فرمانروایی ایرانیان جویا شد. به او گفتند روش انوشروان. پس او هم به همان روش رفت و فارس چنان آباد شد که تا آن روز نشده بود. طبری در شرح این واقعه می‌نویسد، «مردم فارس می‌گفتند ما کسی را در راه و روش شبیه‌تر از این مرد تازی به خسرو انوشروان در نرمش و مدارا و دوراندیشی ندیدیم».^{۴۵}

دیگر از آینه‌هایی که زیاد از اندوخته‌های خود در ایران به دستگاه خلافت معاویه در شام منتقل ساخت یکی این بود که برای حضور در نزد خلیفه نخست کسب اجازه کنند و این امری بود که برای اعراب بی سابقه بود و در این امر هم برای مردم درجات و مراتبی نهاد، نخست بزرگان و اشراف بودند و پس از آنها به ترتیب سن و سابقه و سپس بر حسب علم و ادب،^{۴۶} و نوشته‌اند که زیاد اینها را از حاجب (پرده‌دار) خود فراگرفته بود که اقتباسی از آیین ایرانیان بود. و دیگر از تشکیلاتی که در این عهد به دستگاه خلافت راه یافت دیوان برید بود.^{۴۷}

البته این هم ناگفته نماند که آینه‌هایی که بدین گونه به خلافت اموی راه می‌یافت، از آن جا که هنوز تحول طبیعی آن خلافت اقتضای آن را نداشت غالباً دوامی نمی‌یافت و با تغییر حاکمان و امیران از میان می‌رفت و بار دیگر در زمانی دیگر بر حسب ضرورتی موقتی دوباره بوجود می‌آمد و به همین سبب است که در تاریخها تأسیس برخی از دیوانها مانند دیوان برید به چندین خلیفه نسبت داده شده.

گاهی ذوق و تفنن دبیری از دبیران ایرانی باعث می‌گردید تا رسمی از رسوم دربار ساسانی از نو در دستگاه خلافت زنده شود و با وصف آن در مآخذ اسلامی راهی به شناختن آن رسم کهن یازگردد. در هنگامی که صالح پسر عبدالرحمن سیستانی در خلافت سلیمان بن عبدالملک (۹۶ - ۹۸ ه. ق. / ۷۱۵ - ۷۱۶ م.) عامل خراج عراق شد، ابن مقفع دبیر معروف ایرانی از سوی او عهده دار دیوان خراج در استانهای دجله که به نام بهقباد خوانده می‌شد، گردید. وی در وقتی که اموال ابواب جمعی خود را بنزد صالح برد صورت جمع و خرج آن را بر ورقی از پوست نوشته بود که آن را به زعفران آغشته بود، تا هم بوی ناخوش پوست زایل شود و هم رنگ آن مطبوع گردد، صالح تبسمی کرد و گفت من انتظار نداشتم که چنین نوشته‌ای را از کسی جز او دریافت کنم. و مقصودش این بود

که چون ابن مقفع آگاه به آیین ایرانیان است چنین ذوق و سلیقه‌ای بکار برده. بلاذری که این مطلب را نقل کرده از قول همین ابن مقفع روایت کرده که در ایران تا پیش از خسرو پرویز رسم چنان بود که مسؤول امر خراج هر ساله صورت دخل و خرج و موجودی خزانه را در اوراقی سفید می‌نوشت و به شاه عرضه می‌داشت تا به تصویب و مهر شاه برسد. و چون خسرو پرویز بوی آن صحیفه‌ها را خوش نمی‌داشت، دستور داد که از آن پس آن صحیفه‌ها به زعفران و گلاب آغشته شوند که هم بوی آن مطبوع و هم رنگ آن مطلوب گردد، و از آن زمان این رسم در دربار ایران معمول گردید.^{۴۸} این رسم در دربار خلفای عباسی هم در زمان خلافت منصور و دبیری ابویوب موریانی معمول شد.^{۴۹}

این صالح همان کسی است که در زمان امارت حجاج بن یوسف بر عراق پس از کشته شدن زادن فرخ رئیس دیوان خراج به جای او به ریاست آن دیوان رسید و به فرمان حجاج دیوان عراق را که تا آن وقت همچنان به زبان فارسی مانده بود به عربی برگرداند و این امر گفتگوهایی را میان او و دبیران ایرانی که با این کار مخالف بودند برانگیخت که شرح آن در مقاله‌ای از این جانب به عنوان «نقل دیوان عراق از فارسی به عربی...» آمده است.^{۵۰} پدر صالح در جنگهای سیستان به دست اعراب اسیر شد و به نام عبدالرحمن خوانده شد. نخستین باری که از صالح خبری می‌یابیم در دیوان خراج بصره و زیر دست زادن فرخ است که به فارسی و عربی چیزی می‌نوشته.^{۵۱} صالح در این دیوان پیوسته در پیشرفت بود تا در خلافت سلیمان بن عبدالملک که وی صالح را در سال ۹۶ هجری عامل خراج عراق گردانید.^{۵۲} و این مقامی بود که در دولت امویان اختصاص به بزرگان عرب داشت و این نخستین بار بود که یکی از دبیران ایرانی به این مقام می‌رسید. و در این دوران بود که ابن مقفع کارگزاری او را در امر خراج استان به‌بهاد پذیرفته و صورت جمع و خرج ابواب جمعی خود را نزد او برده است.

جهشیاری در احوال ذوالریاستین فضل بن سهل وزیر مأمون نوشته است که وی هر وقت می‌خواست نزد مأمون رود بر تختی می‌نشست و چند تن از بزرگان آن را بر دوش می‌بردند تا جایی که چشم مأمون بر او بیفتد. آن‌گاه تخت را بر زمین می‌نهادند و او پیاده می‌شد و در برابر مأمون ادای احترام می‌کرد و سپس به جایی که در محضر خلیفه محل نشستن او بود و تختش را به آن‌جا نهاده بودند می‌رفت و بر تخت خود می‌نشست. جهشیاری سپس گوید، ذوالریاستین در این کار از روش دربار پادشاهان ایران پیروی می‌کرد، زیرا یکی از وزیران ایشان بر چنین تختی که دوازده تن از شاهزادگان آن را بر دوش می‌بردند می‌نشست و در محضر شاه هم بر همان تخت می‌نشست.^{۵۳}

پیروی از آداب و رسوم دربار ساسانی در دربار عباسیان نه تنها امری غیرعادی و نامأنوس نبوده بلکه خود دلیل بر آشنایی با ادب و فرهنگی والا و شایسته تقلید بشمار می‌رفته. و این امر اختصاص به دبیران ایرانی نداشته بلکه خلفا نیز در این نظر با ایشان همداستان بوده‌اند. گفت و گوی متوکل خلیفه عباسی را با موبد زردشتی در مورد آغاز سال مالی و سنت پادشاهان ایران در این باب به شرحی که بیرونی نقل کرده می‌توان نمونه جامعی از این نظر دانست. بیرونی، به نقل از حمزه اصفهانی، نوشته روزی متوکل در گردشگاهی چشمش به کشتزاری افتاد که هنوز موسم درو آن نرسیده بود. گفت عبدالله بن یحیی (وزیر او) برای افتتاح خراج از من اجازه خواسته در صورتی که کشتها هنوز سبزند. پس از این که حاضران شرحی از آسیبی که از این امر به کشتکاران می‌رسد بیان داشتند، متوکل گفت: آیا این چیزی است که در روزگار من روی داده یا همیشه همین گونه بوده است؟ گفتند این روشی است که پادشاهان ایران آن را بنیاد نهاده و پیوسته در نوروژ مطالبه خراج می‌کرده‌اند و ایشان در این امر پیشوایان ملوک عرب بوده‌اند. آن گاه متوکل موبدان موبد را خواست و به وی گفت دشواریهای این کار بسیار شده و من هم کسی نیستم که از آیین پادشاهان ایران گام فراتر نهم. آیا ایشان با آن نیکخواهی و دوراندیشی که داشتند چگونه در این موقع، افتتاح خراج می‌کردند؟ بیرونی سپس شرحی را که موبدان موبد درباره کیسه و چگونگی آن در روزگار ساسانیان و اهمال آن از طرف اعراب که نتیجه آن جلو افتادن نوروژ بوده، بیان کرده، و نتیجه آن را هم که اصلاح تهریم و به عقب بردن نوروژ بوده به تفصیل نوشته است.^{۵۴}

برخی از مشاغل درباری هم با نام فارسی خود در دولت خلفا راه یافته بوده است که ذکری از آنها در مآخذ اسلامی یافت می‌شود. این گونه مشاغل را بیش از همه در کتاب مفصل صبح الاعشی می‌توان یافت. این کتاب هر چند در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری تألیف شده و عمده مطالب آن هم درباره مشاغل دیوانی و درباری مصر است، ولی از آن جا که بسیاری از آن مشاغل با نامهای فارسی آنها در دورانی خیلی قدیمتر از تاریخ تألیف این کتاب از خلافت عباسی به دربار مصر راه یافته و در آن جا تا حدی از تغییر و تحولی که این مصطلحات در دولتهای شرقی دچار آن شده‌اند در امان مانده، از این رو زمینه‌ای برای تحقیق در این باب تواند بود. مؤلف این کتاب در بیان این مطلب که بسیاری از نامهای مشاغل و سازمانهای درباری مصر فارسی بوده‌اند با این که مصر در دوران اسلامی مجاور ایران نبوده، گوید این مشاغل و القاب در زمان خلافت

فاطمی‌ها و ایوبی‌ها از خلافت بغداد که گردانندگان آن غالباً فارسی زبان بوده‌اند به این کشور (یعنی مصر) انتقال یافته. ۵۵

برای تحقیقی دقیقتر در این باره باید این نامها و مشاغل وابسته به آنها را به دو دسته تقسیم کرد: یکی آنها که از قدیم از دربار عباسیان به دربار مصر راه یافته و چنان که ذکر شد برای راهیابی به مشاغل دربار ساسانی راهنمایانی مفید بودند، و دیگر آنها که برای مشاغلی که در دربار مصر بنا بر مقتضیات محلی بوجود آمده و آنها هم بر طبق سنت یا به نامهای فارسی یا مرکب از فارسی و عربی خوانده شده‌اند.

دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران

یادداشتها:

- ۱- مسعودی، التیبه والاشراف، طبع بارون رُزن، اقسمت کتابخانه خیاط، بیروت ۱۹۶۵، ص ۱۰۴.
- ۲- نام این کتاب در این مآخذ آمده است: ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۱۸ و ۳۰۵؛ مسعودی، التیبه والاشراف، ص ۱۰۴ و ۱۰۶؛ ثعالبی، غرر مملوک الفرس، ص ۱۴. و به گفته کریستن سن (*Iran Sous Les Sassanides*, p.57) آثاری از آن را در نامه تنسر و در تاریخ حمزه اصفهانی و جوامع الحکایات عوفی می توان یافت.
- ۳- این قطعات را در کتاب عیون الاخبار در اینجاها خواهید یافت: ج ۱، ص ۸، ۶۲، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۵۱-۱۵۳، ۳۱۲، و ج ۲، ص ۲۲۱، و ج ۳، ص ۲۷۸.
- ۴- «جاه» در عربی هم همین معنی را دارد و عدم توجه به این امر که «جاه» معرب «گاه» فارسی ست برخی از علمای عربیت را در توجیه معنای آن که در عربی برای آن اصلی نیافته‌اند به فرض و تأویل واداشته بدین معنی که آن را مقلوب «وجه» شمرده و معنی مقام و مرتبت را از آن گرفته‌اند.
- ۵- التیبه والاشراف، ص ۱۰۶.
- ۶- همان کتاب، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
- ۷- خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۵۵.
- ۸- هرتسفلد، پایکولی، شماره ۲۴۷ به نقل کریستن سن از او در *Iran Sous Les Sassanides*, p. 118.
- ۹- نامه تنسر، بتصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم تهران، دی ماه ۱۳۵۴ ه.ش، ص ۶۴-۶۷.
- ۱۰- جاحظ، کتاب التاج فی اخلاق الملوک، بتصحیح احمد زکی پاشا، چاپ مطبعة امیریه، قاهره، ۱۳۳۲ ه.ق= ۱۹۱۴ م.
- ۱۱- همان کتاب، ص ۲۳.
- ۱۲- همان کتاب، صفحات ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۹۹، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۶۳.
- ۱۳- همان کتاب، مقدمه، ص ۳۸.
- ۱۴- الفهرست، چاپ فلورگل، ص ۱۱۸.
- ۱۵- همان کتاب، ص ۳۰۵.
- ۱۶- *Iran Sous Les Sassanides*, p.397.

۱۷ - این مقاله ها عبارتند از : ۱ - محمد محمدی ملایری، « کتاب التاج للباحظ و علاقه بکتب تاجنامه فی الادب فارسی الساسانی»، الدراسات الادبیه، سال اول، شماره اول ص ۲۹-۶۷، بیروت ۱۹۵۹ م. ۲ - «کتب آیین نامه و المقاطع الباقیه منها فی المصادر العربیه»، الدراسات، سال اول، شماره های ۲ و ۳، ص ۱۵-۳۹، بیروت ۱۹۵۹ م. و خلاصه ترجمه آن به فارسی با عنوان «آیین نامه های پهلوی و آثار باقیمانده آنها در مآخذ عربی» همان مأخذ، ص ۱۰۹-۱۲۲. ۳ - مقاله ای به فارسی در دو بخش با عنوان «کتاب التاج فی سیره انوشروان» که پژوهشی بود درباره کتابی که به همین عنوان در فهرست این ندیم، ص ۱۱۸، آمده، بخش اول، الدراسات الادبیه، سال سوم، شماره ۳، ص ۲۳۸-۲۶۴. بخش دوم، الدراسات الادبیه، سال سوم، شماره ۴، ص ۳۴۶-۳۸۷. ۴ - مقاله ای به فارسی با عنوان «درباره یکی از تاجنامه های ساسانی»، الدراسات الادبیه، سال ششم، شماره های ۳ و ۴، بیروت ۱۹۶۵ و ۱۹۶۴ م.

۱۸ - این کتاب که جزء انتشارات دانشگاه لبنان انتشار یافت به عربی و جلد اول از کتابی مفصلتر بود که می بایستی موضوع ترجمه های عربی از نوشته های فارسی ساسانی در آنها مورد بحث و بررسی قرار گیرد، ولی جزاین یک جلد منتشر نشد، عنوان این کتاب چنین است: الترجمة والنقل عن الفارسیة فی القرون الاسلامیة الاولى، الجزء الاول، کتب التاج والآیین، منشورات قسم اللغة الفارسیة وآدابها فی الجامعة اللبنانیة، بیروت، ۱۹۶۴.

۱۹ - Christensen, *Iran Sous Les Sassanides*, p. 58

۲۰ - برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه کنید به نوشته ای از نویسنده این مقال با عنوان: «از منابع تحقیق درباره ادبیات ساسانی»، که بمناسبت تشکیل کنگره ایران شناسان در تهران بمنتظوری ریزی طرحی جامع برای تدوین تاریخ ایران در مجله الدراسات الادبیه، شماره های ۳ و ۴، سال هشتم، بیروت، ۱۹۶۷ م = ۱۳۴۵ هـ. ش انتشار یافت. این مقاله در نشریه ایرانشناسی، کتابخانه پهلوی در بهمن ۱۳۴۶ نیز نقل گردید.

۲۱ - ابی عبدالله محمد بن عبدوس الجبشیری، کتاب الوزراء والکتاب، چاپ اول، قاهره ۱۹۳۸، مقدمه، ص

۳.

۲۲ - بلعی این کلاه را تاج^۵ نامیده، تاجی کوچکتر از تاج ساسانی، چاپ مشکور ص ۳۰۸.

۲۳ - طبری، ۱/۲۰۲۵، ۲۰۳۷، ۲۰۳۸.

۲۴ - قاضی رشید بن زبیر (از رجال قرن پنجم هجری)، الذخائر والتحف، کویت، ۱۹۵۹، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۲۵ - همان کتاب، ص ۱۳۰-۱۳۹.

۲۶ - شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۷، ص ۱۹۸۵.

۲۷ - ابن خردادبه، المسالك والممالک، چاپ دوگویی، بریل ۱۸۸۹، اقتست کتابخانه المشی، بغداد.

۲۸ - یاقوت، معجم البلدان، چاپ ووستفیلد، لیزینگ ۱۸۶۶، اقتست کتابخانه اسدی، تهران ۱۹۷/۴.

۲۹ - الاعلاق النفیس، تصحیح دوگویی، بریل ۱۸۹۱، اقتست المشی، بغداد، ص ۱۰۷.

۳۰ - «بلدان الخلافة الشرفیه» ترجمه عربی، زیر نویس، ص ۹۰ از مترجم عربی.

۳۱ - ابن خردادبه، المسالك والممالک، ص ۱۲۵-۱۲۶، قدماة نبذة من کتاب الخراج، المسالك والممالک،

ص ۱۸۵-۱۸۶.

۳۲ - یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۸۴؛ ابن خردادبه، المسالك والممالک، ص ۶، ۱۲.

۳۳ - ابن خردادبه، المسالك والممالک، ص ۱۷۳.

۳۴ - یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۲۳، ذیل کوفه.

۳۵ - Christensen, *Iran Sous Les Sassanides*, p. 106

۳۶ - ابن مسکویه، تجارب الامم، چاپ عکسی بکوشش کیتانی، ج ۱، ص ۴۵۹.

۳۷ - بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۹ به بعد.

نگاهی به دربار ساسانی از خلال مآخذ اسلامی

- ۳۸ - ابن خردادبه، المسالك والممالك، ص ۱۴؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۳۲.
- ۳۹ - این شخص پس از این که معاویه به نسب او را به نسب خود پیوست به نام زیاد بن ابی سفیان خوانده شده.
- ۴۰ - صولی، ادب الکتاب، قاهره، ۱۳۴۱ هـ.ق.؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۹۶.
- ۴۱ - بلاذری، فتوح البلدان، تصحیح دکتر منجد، قاهره، ص ۵۶۷ به بعد.
- ۴۲ - بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۲۱.
- ۴۳ - همان کتاب، ص ۴۳۸.
- ۴۴ - بلاذری، اسباب الاشراف، جلد ۴، بخش ۱، ص ۱۶۵.
- ۴۵ - طبری، ۳۴۴۹/۱.
- ۴۶ - العقد الفرید، ج ۳، ص ۵۴، ج ۱، ص ۲۱.
- ۴۷ - قلقشندی، صبح الاعشى ج ۱، ص ۳۶۸، به نقل از کتاب الاوائل تألیف ابو هلال عسکری.
- ۴۸ - بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۷۰.
- ۴۹ - همان کتاب، ص ۵۷۰.
- ۵۰ - «مقالات و بررسیها»، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، دفتر سوم و چهارم، ص ۳-۱۶، تهران، ۱۳۴۹.
- ۵۱ - بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۶۸.
- ۵۲ - جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص ۴۹.
- ۵۳ - همان کتاب، ص ۳۱۶.
- ۵۴ - بیرونی، الآثار الباقیه، طبع زاخانو، لنینگراد، ۱۹۲۳، ص ۳۱-۳۲.
- ۵۵ - قلقشندی، صبح الاعشى، ج ۵، ص ۴۵۳.

